

جامعه‌شناسی خود کامگی

تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک ماردوش

نوشته

علی رضا قلی



نشرنی

سرشناسه: رضاقلی، علی، ۱۳۲۶ - ● عنوان و نام پدیدآور: جامعه‌شناسی خودکامگی: تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک ماردوش / نوشته علی رضاقلی. ● مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۹۷. ● نوبت چاپ: چاپ بیست و ششم، ۱۳۹۹. ● مشخصات ظاهری: ۲۴۴ ص. ● شابک: 978-964-312-018-4 ● وضعیت فهرست‌نویسی: فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا. ● یادداشت: عنوان اصلی: Ali Rezagholi. Sociology of Autocracy (A sociological interpretation of the story of Zahhak in Sahnameh). ● یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۴۱]-۲۴۴. ● یادداشت: شاهنامه: برگزیده. ب. عنوان. ج. عنوان: شاهنامه. برگزیده. د. عنوان: تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک ماردوش. ● موضوع: ۱. فردوسی، ابوالقاسم، ۴۱۶-۳۲۹ ق. شاهنامه - نقد و تفسیر. ۲. فردوسی، ابوالقاسم، ۴۱۶-۳۲۹ ق. - شخصیت‌ها. ۳. ضحاک. ۴. شعر فارسی - قرن ۴ ق. - تاریخ و نقد. ● شناسه افزوده: فردوسی، ابوالقاسم، ۴۱۶-۳۲۹ ق. ● رده‌بندی کنگره: ۲ ج ۶ ر / PIR ۴۴۹۶ ● رده‌بندی دیویی: ۱/۲۱ فا ۸ ● شماره کتابشناسی ملی: ۷۰/۳۵۵۹-۷۳ م

قیمت: ۳۶۰۰۰ تومان



نشرنی

جامعه‌شناسی خودکامگی

تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک ماردوش

علی رضاقلی

چاپ بیست و ششم: تهران، ۱۳۹۹، ۱۱۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: غزال

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۱۲-۰۱۸-۴

نشانی: تهران، خیابان دکتر فاطمی، خیابان رهی معیری، تقاطع خیابان فگوری، شماره ۲۰

کد پستی: ۱۴۱۳۷۱۷۳۷۱، تلفن دفتر نشر: ۸۸۰۲۱۲۱۴، تلفن واحد فروش: ۸۸۰۰۴۶۵۸-۹، نامبر: ۸۹۷۸۲۴۶۴

www.nashreny.com ● email: info@nashreny.com ● nashreny

© تمامی حقوق این اثر برای نشرنی محفوظ است. هرگونه استفاده تجاری از این اثر یا تکثیر آن کلاً و جزئاً، به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

پیشگفتار

«کیفر» های جوامع مرگ است

داستان ضحاک ماردوش، بدون هیچ گونه تردیدی، لحظه‌ای از تفکر ایرانیان نسبت به ساختار نظام سیاسی - اجتماعی خودشان است. البته ای که هزاره‌ها را دربرگرفت، این تفکر به کوشش فرزانه‌ای بزرگوار، با آرمانهایی انسانی و در عمل از واقعیت به تصویر کشیده شده است. تمام وجودش در این تلاش تبلور یافت که بلیدی - واقعیت، نظامی غارتی قبیله‌ای را به کمک واژه‌های مقدس و «الهامات سروش خجسته‌دمان» بنیاد نوین آن را به بلندای برگشد. با خلافتی بی نظیر ضحاک را «شکسته» جنایات خود می‌کند. در «آغوش ویران» می‌پروراند. در کنار او می‌ایستد و با خستگی توصیف ناپذیری به او می‌گوید. و روشندلی و بیداردلی الهام می‌کند؛ او را از غارت و کشتن و سوختن باز می‌دارد؛ به او می‌آموزد تا سر را ارج و «جادویی» را خوار دارد؛ آزادفکری را حرمت نهد و به تهنیت اهل فکر رود و با «گرز کوفتن» را تکرار نکند.

او به توصیف و تحلیل مردمانی می‌نشیند که پادشاه «هول‌انگیز و ازدهاپیکر» را دوست دارند و می‌پرورانند. این چنین مردمان را که در کنارش می‌لولیدند، با سان قلم زخم می‌زند. بر آنها می‌شورد که «سلاح» را کنار گذارند و «صلاح» را بگیرند، از غارت بکدیگر دست بکشند

و از اطراف پادشاهان هول‌انگیز پراکنده شوند و خصلت‌های اهریمنی را رها کنند؛ به امید این که فریدون شوند.

هموطنان شکسته و سرخورده و منشأ شرّ اعظم... خودکامگی... خود را مخاطب قرار می‌دهد و بانگ می‌زند که: فریدون فتح تویی، اقا... بانگ او مخاطب سیاسی - اجتماعی نمی‌یابد و وسیله جرت زندهای پای منقل نقالهای قهوه‌خانه‌ها می‌شود. فریدون نیز که بی‌پشتوانه می‌شود و آزمونهای سخت را تاب نمی‌آورد، پیشه پیشینیان را دنبال می‌کند و فردوسی خود تنها بدون پشتوانه منزوی می‌شود.

چرا بدون مخاطب؟ و فریدون چرا؟...

در پس این ظاهری که رفتن طهمورث است و آمدن جمشید و قدرت روبه افزایش او و ادعای خدای کردنش و سپس انفعال مردم نسبت به حکومت و شیوه تخریب آنها و نهایتاً متلاشی شدن نظام و «آزه شدن» جمشید و آمدن ضحاک و تکرار همان روند، آیا نظامی معقول نهفته نیست؟ یا نظامی سیاسی ربطی با نظام اجتماعی ندارد؟ آیا در پس این ظاهر بظاهر آشفته، نظامی اجتماعی محدود وجود ندارد؟ چگونه است که در بعضی جوامع، سلطان محمود غزنوی، سلطان مسعود، تیمور، نادیر، آقامحمد خان و ناصرالدین شاه پی در پی می‌آیند و پیامدهای سیاسی - اجتماعی این نظام تخریب می‌نمود و چگونه است که زمینه رشد اجتماعی این افراد وجود دارد و به‌طور مکرر رشد اجتماعی نام سیاسی را تضمین می‌کند. چرا در مرز و بوم فردوسی انحطاط سیاسی - اجتماعی به اوج می‌رسد؟ آیا این تصادفی است؟ «تصادف بر جهان حکمفرما نیست... در هر نظام سلطنتی جاهایی، خواه اخلاقی و خواه مادی، درکار است که نظام مزبور را به اعتلا می‌رساند، برقرار می‌دارد یا به سهولت رتگاه نابودی سوق می‌دهد. همه پیشامدها تابع این علل اند و اگر تصادف یک نبرد، یعنی ملت، امس، دولتی را واژگون کرده باشد، یقیناً علتی کلی درکار بوده که موجب گردیده است دولت مزبور به دنبال یک نبرد از پا درآید. سخن کوتاه، روندی اصلی است که موجب همه پیشامدها جزئی می‌شود... پیشامدهای تصادفی به آسانی جبران می‌شوند، اما در برابر آن پیشامدهایی که اساساً رطبیعت چیزها ناشی می‌شوند، نمی‌توان مصون ماند.» این چیزهای طبیعی در جامعه ایران کدامند؟ و چگونه از طبیعت آنها نظام خودکامگی می‌تراود؟ آیا این پادشاهان تصادفاً جتار شده اند تحت تأثیر خیالات هوس‌آمیز خویش بوده‌اند؟ آیا بی‌کفایتی یک نظام سیاسی و یک فرهنگ کهن به ویژگیهای شخصی یک پادشاه قابل تبدیل است؟ آیا هر نوع نظام سیاسی مبتنی بر نوع ویژه‌ای از نظام اجتماعی نیست؟

بی‌شک نظام سیاسی ایران از میان انواع نظامهای شناخته شده، نظام خودکامگی بوده است، یعنی نظامی که به‌ظاهر یک نفر بدون ضابطه و قانون، خواسته‌های خود را تحمیل می‌کند. در هر نوع از انواع حکومت، نوعی احساس، رابطه شهروند را با حاکمیت مشخص می‌کند در نظام خودکامگی، ترس جانمایه رابط بین پادشاه و مردم است. و همه در این ترس برابری دارند. این ترس بر خود حاکم نیز حکومت می‌کند. این ترس دامنه خود را از زمینه سیاسی به حیطه کلیه روابط

اجتماعی می‌کشاند و همه چیز را ناامن می‌کند. ناامنی، فعالیت‌های اقتصادی - اجتماعی را به حداقل ممکن تقلیل می‌دهد و حکومت خودکامه از این جهت در آستانه سقوط دایمی قرار دارد. مسلماً هدف اصلی هر دولتی حفظ بقای خویش است. ولی این هدف مستقیم و اولیه است. افزون بر این، هر دولتی هدف‌های ویژه‌ای را نیز تعقیب می‌کند. هدف پاره‌ای از حکومتها توسعه ارضی، بعضیها تجارت، بعضی دیگر مذهب و... است. حکومت‌های خودکامه ایران پس از تثبیت خود چه منظور اولیه‌ای را تعقیب می‌نموده‌اند؟ در تصویری که فردوسی به دست داده، غارت، هدف اولیه این حکومتها بوده است و بناچار برای تحقق غارت: کشتن و سوختن. آیا واقعیات تاریخی نظر فردوسی را تأیید می‌کنند؟

نظام ایران، نظامی «میلیتاریزه» و قبیله‌ای و بشدت خصومت‌آمیز بوده است که از این جهت در همه‌های ویژه‌ای آن را، از انواع نظام‌های خودکامه و به‌طور قطع از دیکتاتوریهایی فائزند تفکیک می‌کند. فردوسی نماد این نوع خودکامگی را با «دومار» نشان می‌دهد که در تعارض تجارت - اختناق - رهای جز بلعیدن نیروی انسانی ندارند - نیروهایی که خود در رشد آن نماد نقش اصلی را داشته‌اند. اگر نظام سیاسی را برآمده از نظام اجتماعی بدانیم، (که قطعاً چنین است)، و تحول را صرفاً تغییر در بستر و جلوه برویم، به وضعیتی تحقیرآمیز برخورد خواهیم کرد که در عین حال منزجرکننده است. دلیل جامعه‌شناختی چاره‌ای جز این ندارد. از طرف دیگر، نشان دادن موانع تحقق یک نظام سیاسی آرمانی خود دیدگاهی ارزشی - انقلابی خواهد بود که به اعتباری، جبران‌کننده وضعیت حقیرانه ولیته آن است. فردوسی خود در عین ارائه تصویر حقارت‌آمیز از نظام سیاسی کشور، آرزوی خود را در استخراج و تصفیه منابع فرهنگی، متبلور می‌کند. درحالی که سلطه شاهان غلامزاده و ولگ و خلفای هرزه حامی آنها را محکوم می‌کند، نظام اجتماعی به وجود آورنده آن ساختار را نیز بشدت تخطئه می‌نماید و در عین حال، به دنبال نظامی استوار و شاهی دادگستر و مردمانی آگاه و عدالت‌گرا می‌گردد.

علی رضاقلی

تابستان ۱۳۶۹

فهرست مطالب

پیشگفتار

(۷ — ۹)

مقدمه

(۲۱ — ۳۴)

۲۶	جامعه سنتی یا قبیله ای
۲۶	حاکمیت نیروهای مرموز
۲۷	تغییرناپذیری نظامهای اجتماعی
۲۸	بافت ذهنی جادومزاج
۲۹	دین همبافت فرهنگ قبیله
۲۹	عدم تحول و خشونت
۲۹	قدرت مطلق و خصومت
۳۰	نوع مبارزه قبیله ای

- ۳۰ فرزانه‌نوس و نظام سیاسی قبیله‌ای
 ۳۲ ساختاری که فردوسی در آن می‌زیست

۱

(۳۷-۶۹)

- ۳۷ حاکمیت سیاسی و حاکمیت مدنی
 ۴۰ رابطه بین قبیله‌ای با سیاست
 ۴۰ اصلاحات از «بالا»
 ۴۲ غارت و سرکشی نه
 ۴۳ توسعه قدرت از «بالا»
 ۴۴ کارکرد سیاسی دولت
 ۴۶ موبدان و قدرت سیاسی
 ۴۹ ناتوانی قدرت مذهبی در برابر قدرت سیاسی
 ۵۰ سپاه و قدرت کشور
 ۵۱ مالکیت بی اعتبار
 ۵۲ طبقه چهارم
 ۵۳ کاخهای قبیله‌ای
 ۵۴ حدود فعالیت‌های معدنی
 ۵۷ قدرت مطلق مطلقاً فاسد می‌کند
 ۵۸ تناسب پیام با مخاطب
 ۶۰ رهبری، کنش جمعی
 اگر ملتها شاهانی دارند که جبارند، سزاوار آنند
 ۶۴ سیرت کارشناسی
 ۶۷ شیوه برخورد با ستم

۲

(۷۱-۹۸)

- ۷۱ ملتی که رغبت به کار تولیدی ندارد
 ۷۳ توطئه دائمی و بی ثباتی سیاسی
 ۷۵ مکانیسم به قدرت رسیدن

۷۵		فرق ساختار پادشاهی ایران با پادشاهی در غرب
۷۸		زور، تنها عامل حکومت
۸۱		توجیه مشروعیت سیاسی
۸۲		زور و زر، غارت و کشتن
۸۵		کشتار بدون درنگ
۸۶		علل بخشش
۸۷		ارتش و توسعه ارضی
۹۰		خوردن، خوردن
۹۲		رت، مصادره
۹۴		مفلس دژ روبین تن
۹۶		عده حایب مردم از حکومت

۳

(۹۹ — ۱۱۲)

۹۹		راه حل‌های خورشخانه‌ای
۱۰۲		اژدها برستی
۱۰۳		ترکیب قبیله‌ای سپاه
۱۰۴		مبارزه با خود کامگی
۱۰۶		نظام «اژه کشی»
۱۰۸		روحیه یأس
۱۰۹		جبر ساختاری

۴

(۱۱۳ — ۱۲۵)

۱۱۴		بافت ارتش دل انگیز
۱۱۸		غارت زنان و بیجه‌ها و اثرات اجتماعی آن
۱۲۲		غارت دولتی و غارت مردمی

۵

(۱۲۷ — ۱۳۱)

- ۱۲۷ برخورد شخصی با متغیرهای اجتماعی
 ۱۲۹ غالبیهای شبهه به مغلوب

۶

(۱۵۱ - ۱۳۱)

- ۱۳۳ نیرزهای موهوم در جامعه
 ۱۳۴ خاک جادوستان
 ۱۳۷ ساختار جهل و خرافات
 ۱۳۹ نجوم و خرافات
 ۱۴۱ جهل تو با دانشم
 ۱۴۲ پیام بی مخاطب
 ۱۴۳ عوامفریبی پروتق
 ۱۴۵ ورود نیروهای اهورایی در بارزیه سیاسی
 ۱۴۷ ویژگی کارشناسی قبیله‌ای
 ۱۴۸ کینه کشی فردی از نظام اجتماعی

۷

(۲۱۶ - ۱۵۳)

- ۱۵۴ شاه خجسته
 ۱۵۴ الصاق دموکراسی به نظام قبیله‌ای
 ۱۵۱ نظریه سیاسی فردوسی
 ۱۵۸ آرزوهای سیاسی قرن چهارم
 ۱۶۰ رهبران اهورایی
 ۱۶۲ شکل گرفتن بخشی از مخالفت سیاسی در خارج از جامعه
 ۱۶۴ قهرمانان جامعه دینی
 ۱۶۵ متصوفه از دیدگاه جامعه‌شناسی
 ۱۷۰ تفاوت نظریه‌های سیاسی قبل و بعد از اسلام در نظام شاهی
 ۱۷۲ نظر عرب و ترک نسبت به آراء سیاسی ایرانی
 ۱۷۴ نگرش فرانک و فریدون به نظام سیاسی
 ۱۷۶ غزالی و اظهار نظر سیاسی نسبت به علما

۱۸۰	به مطالب نشست
۱۸۱	منابع حقوقی و بافت قضات
۱۸۱	حقوق تکنیکی و حقوقی خودجوش
۱۸۳	عدالت از «بالا»
۱۸۳	ساختار قضایی
۱۸۵	گواهی همه عالمان و مهران به دادگری ستمگر
۱۸۷	چگونگی برآمدن سالارنو
۱۹۱	محدودیت‌های «سالارنو» در فرهنگ قبیله‌ای
۱۹۳	تبیین روابط خانوادگی به روابط کاری
۱۹۴	ورود گرزگران به صحنه مبارزات سیاسی
۱۹۵	مضامین روسیه در آغاز مبارزه
۱۹۶	ساختار قبیله‌ای یا مکانیکی
۱۹۶	جامعه تخصصی در رابطه ارگانیک
۱۹۹	مغزشویی از «بالا»
۲۰۰	کینه و فال‌بینی
۲۰۱	پشت گرداندن
۲۰۱	اختلافات خانوادگی در نظام سیاسی
۲۰۴	بتان سیه‌موی نخستین مشغله فریدون
۲۰۷	رفتار عناصر اداری با تاجورنو
۲۱۰	اقدام بعدی جشن و بوق و کرنا
۲۱۱	مدیریت بی‌هویت و بی‌ثباتی مدیریت
۲۱۲	«سالارنو» با گرژی چون «لخت کوه»
۲۱۴	اوج تحریک قبیله‌ای
۲۱۶	شاهت غالب به مغلوب

۸

(۲۳۰ - ۲۱۷)

۲۱۹	فرهنگ اقتصادی مردم
۲۲۰	فرهنگ عمومی مردم
۲۲۴	حجاج بن یوسف را قصه‌بی دادند
۲۲۵	مدیریت قبیله‌ای